

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۳

از ازل کعبه صاحب نظران کوی تو بود  
مقصد اهل صفا طلعت نیکوی تو بود  
دم جان بخش مسیح و کف بیضای کلیم  
بویی از زلف تو و پرتوی از روی تو بود  
قصه کوثر و طوبی که شنیدیم ز خلق  
لب شیرین تو و قامت دلجوی تو بود  
گشت مسجود ملک بوالبشر از نفخه روح  
نفخه اش نفخه ای از نکهت<sup>۵۱</sup> گیسوی تو بود  
به عبث کرد سکندر طلب آب حیات  
خود ندانست که جوی حیوان<sup>۵۲</sup> حوی تو بود  
مسجد و میکده و صومعه و دیر و کنشت<sup>۵۳</sup>  
هر کجا پای نهادیم هیاهوی تو بود  
به سر ذلف تو هرفته که در عالم خواست  
همه از ساحری نرگس جادوی تو بود  
خواست از من مه من دوش چه این طرفه غزل  
همت از خواجه طلب کردم و دل سوی تو بود  
کافر<sup>۵۴</sup> از نطق شکر بار چه خوش گفت سحر  
هم چه بلبل صنما طیر سخن گوی تو بود

بعد از آن که جناب ولایت مآب<sup>۵۵</sup> افضل بیان و کوبه بالکلام با جمعی از مسلمانان به حوالی حصار قموص رسیدند پهلوانان از برج و بارو و حصار به انداختن سنگ و چوب و تیر پرداختند حضرت اسدالله هرچند ایشان را به دین قدیم و صراط مستقیم دعوت فرمود احدی از ایشان گوش به سخنان شاه مردان و شیر یزدان ندادند. نقل است که یکی از احباریهود بر بالای حصار آمده و نظرش به آن برگزیده رب و دودافتاد. پرسید: که ای صاحب رایت کیستی و چه نام داری؟

۵۱- نکهت: بوی خوش .

۵۲- حیوان: آب زندگانی.

۵۳- کنشت: به معنی آتشکده است و معبد یهودان .

۵۴- کافر تخلص شاعر است .

۵۵- ولایت ماب: مرجع ارشادیت .

حضرت مرتضوی فرمودند : منم غالب کل غالب علی ابن ابیطالب .

یهودی صیحه زد و گفت : غلبتم و ما اوتی علی موسی .

یعنی ای قوم به تورات سوگند که مغلوب شدید .

و به روایتی دیگر گفت : به حق آن خدایی که تورات را به موسی فرستاده که فتح ما کرده و باز خواهد گشت. خلاصه اول کسی که از قلعه قموص بیرون آمد حارث برادر مرحب یهودی بود که دونفر از مسلمانان را شربت شهادت چشانید دیگر کسی جرات مبارزت او را نکرد که شاه مردان و شیر یزدان چون اجل ناگهان سر راه بر آن نامسلمانان گرفته براو تاخت و مانند شیردر وقت شکار خروشیدولاکن جهت اتمام حجت اوراتکلیف به دین اسلام نمود.

حارث خندید و عرض کرد : از این مقوله در میان میاور.

و بی محابا شمشیر را حواله فرق سر امیرمومنان نمود آن بزرگوار چون شیر ژیان سپر برسرکشید تیغ آن ملعون به سپر وارد آمد که به ناگاه امیر مومنان ذوالفقار را حواله آن ملعون بر فرق سرش فرود آورد سپر را دونیم نموده به خودرسید اورا دو نیم نموده تا خانه زین از تنگ مرکب درگذشت به نحوی که دو راکب و دو مرکب ظاهر گردید و به خاک هلاک افتاده شد.

صدای تکبیر علی بلند شد لشکر اسلام دل قوی شده مانند غنچه گل شکفته شدند مرحب که راس رئیس یهودان و برادر حارث بی ایمان بود چون برادر خود را کشته دید به کین برادر از جای جست و دل بر محاربه شاه لافتی بست گویند آن ملعون مبارزی بود بلند بالا و تنومند و درقدوقامت در تهور عدیل ونظیر نداشت گفته اند سنان و نیزه او سه من بوده و دو زره می پوشید به هنگام جنگ دو شمشیر حمایل می کرد و به جنگ درروز مصاف خودی بر سرمی نهاد که سنگی بزرگ سوراخ کرده بود و بر بالای آن خودنصب می نمود. صاحب حمله<sup>۵۶</sup> می گوید:

نخست آن یل ژنده پیل دژم

دو جوشن بپوشید بالای هم

و از آن پس نهادی به سر پررور

یکی خود سنگی چه وارون تنور

به بازوی کمندی نمود استوار

سپر از دوخم چون ره کوهسار

به فولاد و آهن بیاراست تن

فلک بر تنش دوخت گویی کفن

۵۶- حمله حیدری از مشهورترین حماسه سروده های مصنوع ادبیات پارسیاثر باذل مشهدی(درگذشته ۱۱۲۳ قمری در دهلی) است. وی در سروده های خود به شرح جنگ های محمد

بن عبداللہو علی بن ابی طالبتا قتل علی پرداخته است . گفته می شود که راجی کرمانیادامه آن یا کتاب دیگری به همین نام را سروده است. به عقیدهعلی اکبر ولایتیبرخی دیگر از شعرا

نیز در تکمیل حمله حیدری یا به تقلید از آن اشعاری سروده اند .

پس مرحب مردود به آراستگی سلاح متوجه قتال شد و اسب خود را در میدان به جولان درآورد و این رجز را با صدای بلند خواند:

انا الذی سمتنی امی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب احیانا و حینا اضرب قد علمت خیبر انی مرحب .  
یعنی منم آنچنان کسی که مادر من مرا نام مرحب گذاشته و آراسته سلاحم و شجاع با تجربه ام که بسیار اوقات به نیزه کار کنم و گاه به شمشیر و یهودان خیبر نام ولقب مرا نیک می دانند.

حضرت اسداللهی فوراً بر روی رکاب زین استوار گردید و در جواب رجز مرحب این رجز را بیان فرمود:  
أنا الذی سمتنی أمی حیدرۃ لیث لغابات شدید قسورۃ أکیلکم بالسیف کیل السندرۃ فاختلفنا ضربتین ، فبدرته فضربته فقددت الحجر والمغفر ورأسه حتی وقع السیف فی أضراسه وخر صریعاً.<sup>۵۷</sup>

نوشته اند که مرحب را دایه ای بود از کاهنان و او را با مرحب محبتی مفرط بود پیوسته به مرحب می گفت : با هرکس خواهی جنگ کن که تو غالب خواهی شد والبته حذر کن از کسی که نام او حیدر است .

حضرت امیر در رجز با اعجاز اول کار و قبل از محاربه رعب خود را در دل مرحب انداخت چون مرحب آن رجز را از آن حضرت شنید و نام حیدر نصیحت دایه به خاطر آورده از معرکه رو برتافت و به سوی قلعه راهی شد.  
شیطان مردود مطرود به صورت پیری از احبار یهودی خود را به وی نمود و سبب گریختن از او سؤال کرد مرحب گفت : این جوان می گوید که من حیدر نام دارم و من از دایه خود مکرر شنیدم که به من می گفت که دعوا مکن با کسی که حیدر نام داشته باشد که تو را خواهد کشت.

شیطان گفت : مگر حیدر در عالم همین یک شخص است او با تو کی برابری می کند بر سخن زنان اعتماد مکن و عار فرار را بر خود منه برگرد که اکثر گفته های زنان خطاست و در این خیالات باطله فرو مرو و این جوان را به قتل برسان و بزرگ قوم خویش باش .

آن احمق سخنان شیطننت آمیز آن مردود را شنید و برگشت و در مقابل آن حضرت ایستاد آن بزرگوار باب نصیحت و موعظه بر روی مرحب گشود آن ملعون را سخنان و فرمایشات حضرت موثر نیفتاد بلکه زبان به سخنان لاطائل<sup>۵۸</sup> گشاد و آخر الامر کار به محاربه انجامید . پس آن پلید شمشیر خود را از نیام کشید و به جانب آن حضرت آمد و به زوری که داشت شمشیر خود را فرود آورد.

آن حضرت به طرفه العینی ضربت او را رد نمود و فرمود : ای مشرک بت پرست ضرب دستت همین بود اکنون مهیای ضربت حیدری بشو.

آنگاه آن بزرگوار را غضب مستولی شد به حدی که رگهای گردنش بسیار ظاهر و هویدا گردید و مو بر اندام مبارکش راست شد ماه و مهر در این اندیشه که الان نه سپهر از هم پاشیده می شود و آن بزرگوار مستعد

<sup>۵۷</sup> - من آن کسی هستم که مادرم نام مرا حیدر نهاد، شیر بیشه ام چنان شیری که زورمند و پنجه افکن باشد اینک شیر بیشه هایم که قهر و غضبم سخت و به شدت شجاعانه می باشد. من آنم که مادرم حیدر نامید، بسان شیر قوی هیکل بیشه، که با شمشیر مانند پیمانهای بزرگ شما را پیمان می کنم و گروه گروه شما را از زمین بر می چینم و با شمشیر گردن کافران را می زنم .

<sup>۵۸</sup> - لاطائل : بیهوده .

مرحب کشی که خطاب به جبرئیل رسید که به طرفه العین بر زمین حاضر شو و پره‌های خود را بر زمین فرش کن و خطاب به میکائیل و اسرافیل شد که بروید و بازوی او را بگیرید که اگر با این حالت شمشیر خود را فرود آورد عالم متزلزل خواهد شد و مخلوق تمام می شود.

جبرئیل برگسترده و میکائیل و اسرافیل هم بازوی آن بزرگوار را گرفته شمشیر فرود آورد و نعره الله اکبر کشید سنگ و خود مرحب به دو نیم نموده و برقشاز زیر اسب جستن نموده مرحب را به خاک هلاکت افکند و او را وارد بنس المصیر<sup>۵۹</sup> ساخت یهودان دیگر فرار را بر قرار اختیار نموده روی از معرکه تافتند حضرت اسداللهی متعاقب ایشان شتافت و کار هفت نفر از یهودان مشهور را ساخت .

ای مستمع این مدح علی نیست که گفتم

وصف علی این نیست که گوش تو شنیده

وصف علی آن است که با این همه قدرت

در پیش قضا گردن تسلیم کشیده

در کربلا در ره خلاق جهان نیز

دل از پسر و دختر و اولاد بریده

در ماریه گر بود علی حاضر و ناظر

آن واقعه می دید گر آن روز به دیده

می دید که دست از تن عباس فتاده

در دیده اوناوک بیداد خلیده

می دید که غلطید به خاک اکبر ناکام

می دید نگون سارشد آن سرو خمیده

می دید علی اصغر لب تشنه که پیکان

از دست لعینان عوض شیر مکیده

می دید حنا بستن قاسم شب عیشش

می دید عروسش شده از گوش دریده

می دید حسین کشته شد از خنجر بیداد

یک قطره آبی به گلویش رسیده

فصل

از هرجا که خواستی به مناسبت یکی از این اشعار بیان کن یا نقل دیگر را در روبروی مرحب بخوانید.<sup>۶۰</sup>

۵۹- بنس المصیر : عاقبت بد؛ جای بازگشت بد .

۶۰- این جمله عین توضیح نویسنده طومار است .